

سرشناسه:	مویدی، خدیجه، -
عنوان و نام پدیدآور:	صدف به ایران برگشت / نویسنده و تصویرگر خدیجه مویدی.
مشخصات نشر:	قم انتشارات شهیدین ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری:	۲۴ ص. مصور (رنگی). ۲۲ × ۲۹ س.م.
شابک:	ISBN : 978-622-6758-06-2
وضعیت فهرست نویسی:	فیفا.
یادداشت:	گروه سنی: ب، ج.
موضوع:	داستان‌های فارسی
موضوع:	Persian fiction
رده بندی دیویی:	۸۴۳
شماره کتابشناسی ملی:	۶۱۲۲۹۰۷



صدف به ایران برگشت

نویسنده: خدیجه مؤیدی
تصویرگر: خدیجه مؤیدی
ناشر: انتشارات شهیدین
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: زیتون
ویراستار: زهیر صادقی کوهستانی
صفحه‌آرا و طرح جلد: محمود هدایی
نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۹
شمارگان: ۱۰۰۰
بها: ۲۰۰۰۰ تومان

کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ می‌باشد.

صدف به ایران برگشت

نویسنده و تصویرگر: خدیجه مؤیدی

تقدیم

السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ بِجَوَامِعِ السَّلَامِ

تقدیم به ساحت مقدس آقا امام زمان (عج)
و تمامی شهدای عالم و همه کسانی که
در راه حفظ و اعتلای حجاب تلاش کردند.

مقدمه

این زندگانی چند روزه دنیا افسوس و بازیچه‌ای بیش نیست؛ (اگر، نه در پرستش حق و سعادت آخرت صرف شود). اگر مردم بدانند، زندگی به حقیقت دار آخرت است.^۱

آدم‌ها که بالا ترین مخلوقات جهان هستند، خالق هستی بخش پس از به وجود آوردن اونا، به خودش احسن گفت. «تبارک الله احسن الخالقین». خداوند بزرگ ما انسان‌ها را خیلی دوست دارد.

برای این که آدم‌ها در دوران زندگی خود دچار سختی و گرفتاری نشوند، خدای عزیز و رحیم افرادی را از میان مردم به عنوان معلم و راهنما انتخاب کرده، و برای بهتر یاد گرفتن‌شان هم کتاب‌های خوب و مهمی را به وسیله همین پیامبران برای‌شان فرستاد. که بهترین این کتاب‌ها «قرآن مجید» ما مسلمانان است.

ولی اکثر مردم این حقیقت را یاد نگرفته، از پیامبران و امامان پیروی نکردند؛ دل به این دنیای کم‌ارزش بسته و جهان ابدیت که منزل‌گاه همیشه‌گی آن‌ها است را فراموش می‌کنند.

۱. سوره عنکبوت/آیه ۶۴.

سفر به اُون طرف دنیا

صدف دو ساله بود که مامان و باباش به خاطر به دست آوردن یه زندگی ایده آل به یه جای خیلی دور سفر کردن، اونا رفتن و دور شدن از همه دریاها و اقیانوس‌ها، از همه کوه‌ها، از همه جنگل‌ها و از همه کویرهای پر ستاره ایران. از همه مهم‌تر دور شدن از تمام فامیل‌ها، از عمه‌ها به خصوص عمه خدیجه مهربان، از بی بی زینب که او را خیلی دوست می‌داشت. و رفتن به یک کشور غریب اون طرف دنیا....

ویلاي بزرگ

بابای صدف در یه منطقه سرسبز، یه باغ خرید که خانه ویلایی بزرگی در آن قرار داشت. دور آن ویلا درختان بلندی داشت و پر بود از گل‌های معطر و خوش رنگ، و فضای باغ همیشه عطرآگین بود. هر از گاهی نم‌نمک باران می‌بارید، هوایی پاکیزه داشت، صدای جیرجیرک‌ها از میان علف‌ها و صدای پرنده‌ها از لابه‌لای درختان، توی باغ می‌پیچید. چشمه‌ای آن‌جا بود که همیشه آبی زلال و گوارا داشت که از زمینش قُل قُل می‌جوشید و ماهی‌های قرمز حوض عمه خدیجه که بابا از ایران آن‌ها را آورده بود، توی حوض می‌چرخیدند و بازی می‌کردند.

مامان و بابای صدف از صبح زود، سر کار می‌رفتند و شب به خانه برمی‌گشتند. یه کارگر خارجی هم برای انجام کارها آورده بودند که اسمش فلاورا^۱ بود و صدف بهش می‌گفت گلی. هر موقع صدف دلتنگ بابا و مامانش می‌شد و از تنهایی گریه می‌کرد، گلی می‌آمد یه آب نبات بهش می‌داد و می‌رفت پی کارش و صدف با ملوس تنها توی باغ می‌چرخید. آیا (نشانه لطف خدا را در دنیا) نمی‌بینی که، خدا از آسمان آب باران نازل گردانید و آن را در روی زمین در نهرها و جوی‌ها روان ساخت، آن‌گاه انواع نباتات بدان برویاند، باز از (سبزی) رو به خزان آرد و نخست بنگری که زرد شود و آن‌گاه خدا (چوب و علف) خشکش گرداند؟ همانا در آن، صاحبان عقل را تذکر (قدرت و رحمت الهی) است.^۲

۱. فلاورا به معنای گل می‌باشد.

۲. سوره زمر/ آیه ۲۱.